



اندیشه پرویزی

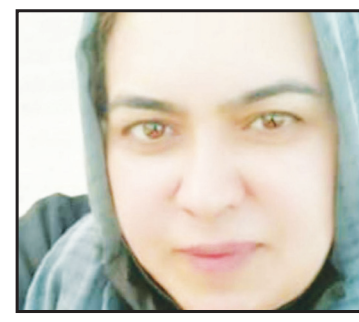
غروب
غروب که بیاید
در امتداد یک همیشه
پرت می شوم از ارتفاع خاطره
ترک می خورد دلتنگی
و مکرر می شوی در من
مثل تصویری در قلب شکسته ی یک شیشه



قاسم بغلانی



زیبا حسینی جیرندهی



فاطمه انصاری



محمود شیربازو

گرامافونی به شکل قمر می چرخد
در گوش دایی جان
که دوشش پر بود از تفنگ
ناپلئون من قیام کن
تا کلاغ ها از راه
نرسیده اند
چقدر مترسک باشم!
این دشت از گندم افتاده

نگاهم موج ها دارد از آشوب تب طوفان
نوازد شورها چشمم به تار نازک باران
شرار سرخ احساسم! رها چون شعر داغ آه
به شوق دنج چشمانت پراز شورابه طغیان
بهار سینه ام دشتی، سراسر حسرت سنبلی
شده پیراهن پروانه هایش پیله ی دامان
زند پرسه لب توت و تمشک شال کشمیرم،
کنار خاطرات شانه ات با بوسه ای پنهان
نوازد ساز لب هایت، مقامی خوش تراز شهناز
خرامد کبک احساسم که شد بر سینه ات مهمان
سراب خلوتت سوزان تر از داغ شقایق هاست
دهد رویای آغوشت درون سینه ام جولان
بیا تا سایه ی چشمت، حریم حرمتم باشد
رسد کابوس تاریکی به مهر دیده ات پایان

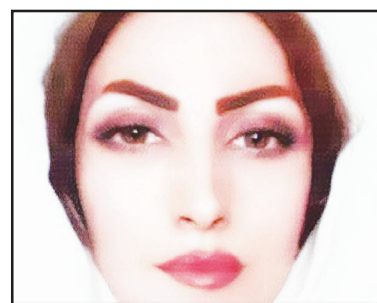
روزه را می شکنند شهد سخن های ترم
اگر از عشق بگویم که بسوزد جگرم
سر شب توبه کنان حلقه زخم بر در دوست
صبح اما بزخم بال و دوباره پیرم
طول عمرم به خیالم به هدف می رفتم
حال واقف شده ام وه ز کجا می گذرم
روی آینه شکستم که نبینم زنگار
دیگران هم که ندیدند چه آمد به سرم
به خیالم که شدم دور ز اوضاع، ولی
چشم وا کردم و دیدم که میان خطرم
ذکر جانان به عبادت و نوای سحری
به نگاهی به فنا داد دل بی هنرم
من اگر سنگ زدم بر سر اندیشه خود
حرصم آمد که چرا از همه جا بی خبرم
تو دگر هیچ نپرس از من هی نکته نگیر
چون که خطی زده ام سرخ به روی اثرم

بیا
بیا
با من رقصان همبال شو
پرواز کن تا آنسوی این مرز تنهایی
تا انتهای ابدیت و رهایی
تا آغوش آلاله های عاشق
تا لبخند بلورین نقل باران
کویر کال و تشنه ی لبانم را
سیراب کن
از عطر گل بوسه ات
بگذار تا لبهایم بر لبانت
آهسته و پیوسته
برقصند و بخندند
پرواز کن با من
همین حالا و همه حالها
بنشین بر شاخه ی سترگ احساسم
بخواب بر بام آرامش شانه هایم
لانه کن آنجا، آشیانه کن
ای زمینی در زندان
بشکن این قفس تنگ تنهایی را
رها شو، رها شو
همبال شو با من
همین حالا و همین لحظه
تا آخرین نفس من و این هستی
تا آخرین نگاه تو و این گیتی
بال بگشا نازنینم
پرواز کن، پرواز



اکرم صادقی (ارام)

نرو، که بی تو چو ابر بهار گریه کنم
میان سوز و گداز سه تار گریه کنم
من آن درخت کهنسال و مرده ام که هنوز
برای برگ و بر و سایه سار گریه کنم
میان خانه نهان کرده ام غم خود را
میان شهر ولی آشکار گریه کنم
نه با غروبی و نه باطلوع دلشادم
پس از تو دلزده از روزگار گریه کنم
شبیبه مزرعه زرد گندم که چنین
خزان گرفته و بی نوبهار گریه کنم
کلام آخرم این ست، جان من برگرد
مرا رها نکن اینقدر زار، گریه کنم



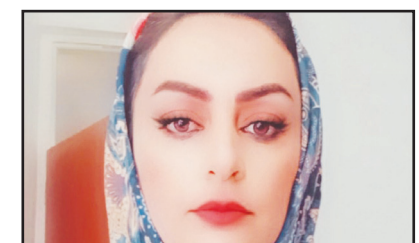
ثریا قاسمی

می توان شاعر شد و با نام تو اعجاز کرد
می توان مهتاب را در چشم تو دمساز کرد
می توان در شهرها از عشق از شور تو گفت
می توان هر لحظه با تو زندگی آغاز کرد
می توان ساکت شد و در باور قلبت نشست
می توان عاشق شد و با عشق تو پرواز کرد
می توان با شعر تو یک شهر را شاعر نمود
می توان با چشم تو تبریز را شیراز کرد



آرمین نوری

سالها نرد وفا باختم اندر ره یار
تا برفت از دل دیوانه مرا صبر و قرار
جز محبت تو چه دیدی ز من ای زیبا رو
گو چه کردم که مرا راندی آیا لاله عذار
عهد این خسته نیایی و چو زلفت شکنی
دل صد همچو مرا ای گل خوشرنگ بهار
میدهم در طلبت جان به فدا تا که کنی
نظری ای مه تابنده بر این پیر نزار
از چه ما را به کلامی ننوازی تو گهی
من که بودم به گلستان رخت همچو هزار
این جدایی و دگر یاد تو ای زهره جبین
بارها ریخته بر جان من خسته شرار
با رقیبان به چمن باده مستانه زنی
ساعتی هم ز کرم دل به من خسته سپار
بی سبب نیست چنین دل پر بودی ز کفم
گه بدان سرو خرامان و به چشمان خمار
با خیال تو دل نوری مجنون چه کند
کاش در جرگه عشاق تو آید به شمار



اکرم بازقندی «رز»

می آویزم
احساسم را
به بوته های یاس پیراهنت
که اعجاز می کنند
عشق را
در بیراهه های زندگی
خواستنت را
نجوا می کنم
در گوش شبهایی
که پر از
شعور عاشقانه است

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو